

ایران از که خدایان آبادیها گرفته تا فرماندهان شهرها  
نامهها نوشته همه شان را به جولکاهی معان خواست و  
فرمان داد تا دوازده هزار خانه چوبین و نئین با کاخها  
شاهانه بهمان سان که گروه آنها را داده بود بزودی در  
همان جلگه برپا نمایند و خودش نیز از داغستان بیرون  
شده بدان سبزدهشت درآمد (۸ ماه ۹)

چون در میان چند روز از روی فرمان دسته ارس  
دسته و گروه ارس گروه پی و پی از بزرگان ایران  
زمین که شمارشان به یکصد هزار کس میرسید در آن  
مرغزار بهشت آئین انبوه شدند نادر بزم خسروانه چیده  
سرانشان را بخواند و گفت اکنون که من سبزهها  
خوردوی بیگانه را که در گوشه و کنار چمنستان کشور  
بر رسته بودند لکه کوب پای اسبان یلان تهنتم نمودم

دست دشمنان کشور را از دامن کشورستان ایران  
 کوتاه ساختم و چنین پنداشتم که چاکری خود را در باره  
 بدست آوردن آبروی ریخته بمشهریان خود و وزنگدانش  
 پایه آزادی زادبوم بانجام رسانیدم درست تر این دادم  
 که شماها را درین دشت خرم فراهم نموده بشنواهم  
 که کشور شماها امروز از همیشه بیشتر نیازمند شنش  
 شمشیرزن توانائی است که نیروی دشمن کشی را دارا  
 و بکار کشوداری و شکرکشی وانا باشد از نیروی کسیر  
 برگزینید تا من هم بچاکری او گردون نهم پس همه  
 یکنزبان پاسخ رانند که شایسته باغبانی گلشن کشور  
 کسی است که برفت وروب رنجهای تن فرسا ومان  
 گلزار پادشاهیرا از خارخار ناخن گلچینان همسایه رها  
 داده فرجای آنرا از گرد و خاک آموشد بیگانه پاک

نموده باشد و آنچه آن کس توانی که بیش از اینها در راه  
پاسداری زاد بوم خود آشکار نموده همه مردم این کشور را  
سپاس گزار خود ساخته

نادر سخت زیر آن بار نرفت تا آنکه همگی آن مردم بیچاره  
که او در باره رها کردن آئین (شیعه) میخواست به آشکارا  
تن درواوند و چون مردم ایران آن پیمان را که سر  
زبانی بود بسر نبردند و نادر نیز در نهادن کیش تازه که  
اندیشیده بود کامیاب نگشت بیش ازین در آن باره  
نگاشتن مایه در دست راست

باری نادر در همان مرغزار میسنو نمودار (۱۱۴۸ و ۱۷۳۶)  
(۱۰۵۶۲۴ و ۱۰۵۶)

به تخت جهانبانی برآمده و بیستم شهنشاهی ایران را بر  
سرگذاشت آنگاه بکوہستان بختیاری رفته آنگوه  
ا که سبز شورش بلند نموده بودند گوشمال داده از راه

## داستان ترکتازان هند

کرمان و سیستان بر ورقندهار فرود آمده آن در راه میان  
گرفت (۱۱۴۹) و چون حسین که در آن روزگار بزرگ  
ایل غلیزائی و داور قندهار بود از پیش میدانست که ناور  
آبنگ او خواهد نمود آن شهر استوار نهاد و کوه بنیاد  
را پیش از پیش از برگونه انبارهای خوراکی و سامان باره  
داری پر ساخته بود و همین یکی مایه آن شد که گشودن آن  
در تا نزدیک یکسال دیر کشید

در همان روزها که ناور بر ورقندهار رسید در جایی که  
آنها سرخسیر میناسیدند خاک شهر بسیار بزرگی ریخته آنها  
ناور آباد خواند و با آنکه از هر یک چیز که شهر بزرگی را  
بدان نیاز است همچون کاخهای شاهانه خانه‌های بلند  
کشاده بازار آب انبار گرمابه نمازخانه و مانند اینها خرید  
را بنیاد نهاد و سامانش را برافراشت باز یک

که آن شهر انجام یافت و چون ناور شهر را که قندهار  
 میگفتند بپایداری یورش کرده بختیاری که در لشکر  
 خود داشت گرفت پس از کتار مردان و دستگیر  
 نمودن زنان (۱۵۱۱) فرمود تا آن را از بیخ برکنند  
 و نشانی از آن بجا نماند و شهریکه اکنون قندهار  
 مینامند همان ناور آباد است که پس از رفتن ناور  
 افغانان بهمان نامش خوانند  
 برخاستن گور بخش زرمخواه میان ناور شاه  
 و محمد شاه

ناور هم از آغازهای گور رفتن قندهار سرداران خود را  
 با لشکر به میمنه و زمین داور و جاهای دیگر فرستاده بود  
 و همه آنجاها یکی پس دیگری بچنگ آمدند  
 همچنین فرزند او رضا قلی میرزا که بکوشمال فرمانده اند خود

## واستان ترکتاران هند

نامزد شد پس از گرفتن بلخ از رود آمویہ گزشتہ با  
 ابوالفیض خان پادشاہ بخارا نیز جنگ کرده اورا شکست  
 داد و دیگر سرداران نیز ہر یک کار خود را بانجام رسانیدہ  
 بنگاہ ہیگی تیرہ ہای گوناگون افغانان را زیر بر ساقند  
 و گیرودار بیچیک از انہا بہرگونہ کہ بود مایہ دلخوری نادر  
 نشد تا آنکہ از درآمدن افغانان گریختہ بجاک ہندوستان  
 شنیدہ چہ لشکریکہ بگرفتن کلات و بستن راہ گریز افغانان  
 قندہار نامزد شد سیدال را کہ با سہ چہار ہزار  
 سوار افغان بفرمودہ حسین بیاری بارہ کیان آن ڈ  
 رفت گرفتہ نزد نادر فرستادند (و نادر او را کور کرد)  
 و باز ماندہ افغانان او را کہ بسومی کوہستان گریختند  
 و نبال کردند تاجانی کہ بجاک ہند پیوستہ بود و نیز لشکریکہ  
 برای ہمان کار بسومی غزنین فرستادہ شد آگہی داد کہ

افغانان گریخته بنجاک کابل رسیدند و فرمانده آنها  
که گماشته پادشاه هند بود سر راه برایشان بیست  
نور از شنیدن آن سرگزشت و شکفت  
شد و بهتر آن دانست که محمدخان ترکمان را با پیچی  
برای یادآوری آنچه شهنشاه هند زبان داده بود روانه  
نمود (۱۱۵۰)  
(۱۱۵۱)

همه نویسندگان هند یک ایچی دیگر نادر شاه  
را که پس از شاه شدنش فرستاد بجز محمدخان ترکمان  
و دیگران یاد کرده میگویند که چون او بنجاک هند درآمد  
راهزنان او را تاراج نمودند و او بارنج بسیار چندان  
کوشید که نامه ها را از زردان گرفته به محمدشاه رسانید  
دیگر نتوانست که به کشور خود برگردد مگر اینکه از همچنان  
پیچی در داستانها نیکه ایرانیان نوشته اند نامی برده نشده است

## واستانِ ترکتارانِ هند

باری محمدخان بدربارِ دہلی رسیدہ نامہ نادرشاه  
را پیش کرد و ہرگز چندانکہ خواست دستوری بازگشت نیا<sup>فت</sup>  
و مایہ آنرا نیز دو چیز نوشتہ اندیکہ اینکہ بزرگانِ دربارِ  
دہلی نمیدانستند فرنامِ نادرشاه را چه نویسند چه می پنداش<sup>تند</sup>  
کہ بازارِ بچگانِ شیخ صفی کسی روی کار خواهد آمد  
دیگر آنکہ ولنشین ایشان شدہ بود کہ حسین غلیزائی نادر را  
از در قندہار خواهد راند و او را پیش آمدن نخواہد و او  
از آنسوی نادر چون دید کہ یکسال گزشت و یا بچی  
او از دہلی بزمگشت گرفتارانِ قندہار را کہ با خاک یکسان  
کرده بود بہ نادر آباو در آورد فرماندہی آنجا را بہ عبدالغنی خان  
فرماندہ ابدالی داد حسین را با کسانِ او خواستہ ہای ایشان  
بہ مازندران فرستاد و از افغانانِ غلیزائی پارہ شان را بہ  
چاکری گرفتہ بازماندہ شان را بہ نیشاپور و سوانہ خراسان



بجای افغانان ابدالی فرستاده آن گروه را از آنجا بجا  
ایشان آورد پس فرمانی بدست دو سه تن از  
سواران یکه از راه سند به محمدخان فرستاد که زووبیا  
و ایلیچیان روم را که دوازده روز پیش از آن در ناورا  
به پیشگاه رسیده بودند همانجا دستوری بازگشت داده خود  
روی به غزنین و کابل نهاد و پس از آنکه  
خودش غزنین را گرفت و سپهکشانش بنگاه افغانان  
مزاره و غوربند و بامیان را زیر ویر ساختند راه نورد  
سوی کابل شد

کابلیان سخت از راه بندگی پیش آمدند و چون پیشخانه ناور  
نزدیک شهر رسید بجنگ ایستاده شدند ناور فرمود  
تا یک یورش همگی برپا کنندگان شورش را از پاس  
در آورده شهر را بچنگ آوردند و ناور (۱۲ ماه ۳) بشهر

## داستان ترکنازان هند

درآمده آنچه خواسته شهنشاهی که در آنجا بود خامه بند و ننگان  
سرکار او شد

در آن میان فرستاده او بانامه محمدخان در رسید و از آن  
دانسته شد که محمدشاه نه او را پاسخ میدهد نه دستور  
بازگشت از نیروی نامه دیگری نوشته بدست چایارس  
از خودش داد و او را با چند تن از بزرگان کابل بدر  
و بهی فرستاد که آنان نیز زبانی آنچه میدانند گویند  
ناصرخان (صوبه دار) کابل که از پیش لشکر ناور بر خاسته  
در پشاور بفراسم نمودن لشکر میسر و اخت سر راه بر آنها  
گرفته ناکزیرشان ساخت که به جلال آباد برگشتند مگر از  
رسانده فرمانده آنجا چایار ناور کشته شد و ناور که این  
آگهی شنید پس از چهل روز که در کابل به بند و بست کارها  
کشوران و بنانه خود میکوشید سر پرده کینه توزی باهنگ

جلال آباد بیرون زوه (۱۲ ماه ۴) لشکریان خود را دسته  
دسته بکوستانهای بلذیکه کزیرگاه و پناه‌جای افغانان آن  
سوانه بود فرستاد و آنها در کشتن مردان و سوزاندن بنگاه  
و تاراش کردن رخت و سامان آن مردم از اندازه  
که خوی سپاهگیری ست خروه فرونگزاشتند  
جنگ نمودن ناور با ناصرخان و گرفتن  
پشاور

ناور چون شنید که ناصرخان بیت هزاره از افغانان آن  
سامان را فراهم کرده سرگرم نگهبانی دره خیبر است  
بنه و اردو را در ریگاب گذاشته با تپپی از سواران  
گزیده از راه سه‌چوبه که کوستان بلند دشوارگزاری  
است سی فرسنگ راه را در شش پاس و زویر  
بسنگام چاشتگاه در جمرد بر سر او در رسید و بیک

تحت رشته فرامی آن انبوه را از هم در کینجه هر چه  
از سپاهش که کشته شد یا نگرینخت زنده دستگیر گشت  
و خود ناصر کی از گرفتاران بود و سر تاسر ارووی نادر خان  
پنجگ شکرین نادر شاه در افتاد و پس از سه روز  
که ارووی نوری بدانجای رسید آهنگ پشاور نمود  
آن شهر را بدست گرفت (۱۸ ماه ۸)

در آمدن نادر به پنجاب پنجگ برخاستن و  
شکست خوردن و زینهار خواستن زکریا خان  
نادر فرمود تا از کشتیهای پل بر رود آنگ بستند و پس از  
بیت و هفت روز از پشاور روی به پنجاب بیرون  
آمده از آب گزشت و بر در لاهور فرود آمد

پس آهنگ لشکر او در دوجا بسرداران و شکرین زکریا خان  
که فرمانفرمای پنجاب بود برخوردند بیشترشان پیش از آنکه

گشته شوند روی بگیرند نهادند و زکریا خان از لاهور پیشکشها  
ثناسته بیرون فرستاد و خوش نیریشگاه والا رسیده  
زینهار یافت

روی نمودن نادرشاه به شایهجهان آبا و  
پیشاز نمودن محمدشاه او را

از روزیکه نادر قندهار را در میان گرفته محمدخان را بدر بار  
دلی فرستاد تا آنروز که کابل را بکشاد صمصام الدوله  
و بیشتر بزرگان آذربایجان خود را به همین خوش میگردند  
که گرفتن قندهار کاریت ناشدنی و چون نیک نگریت  
شود برای دلنشینی خود از آن اندیشه بی بنیاد نیز خیر  
بهتری نداشتند زیرا که چنانکه گفته شد از آسیب  
یورشهای گروه مرآت چنان ناتوان و کمزور شده بودند  
که نیروی جنبش نداشتند مگر این یکی زینمون نادر

## واستان ترکنازان هند

و بی دانتی است که پس از افتادن کابل بدست  
 دشمن بسوز صمصام الدوله با آنکه از چند سال پیش تخوا  
 افغانان دره خیر را که برای نگهبانی راه پا میداوند بریده  
 بود باز چشم انداشت که آن گروه سر راه به ناور گرفته  
 او را دور خواهند کرد چه اگر بعد از آنجا پاسخی باو نوشته  
 پیشکش باو فرستاده ایش را خوشدل روانه نموده  
 پورش خواسته بودند درین سخن نیست که ناور از همانجا  
 بر میگشت بویزه آندم که آگهی کشته شدن برادرش  
 (ابراهیم خان ظهیر الدوله) در جنگ بالگری در پیشاور  
 باو رسید و جز آنکه چنین نگردد آنمایه بهانه های بجای نبرد  
 ناور دادند که او از شورش گروه لگری و کشته شدن  
 برادرش پروائی ننموده چند سردار با لشکر بر سر آن  
 فرستاده به لاهور برآمد و چون آنجا شنید که محمد شاه

فرمانها بکشورهای دور و نزدیک خود فرستاده لشکرها  
 فراهم کرده بآهنک پیکار از شاهجهان آبا و برآید  
 است نامه دیگری به محمدشاه فرستاد و در آن پس از  
 بازگو نمودن آنچه پیش از آن نگاشته بود چنین نوشت که  
 چون آزار و ستمیکه از افغانان به هند رسیده از  
 رکنز همیشه بسی بیشتر از آن بود که یکبار به ایران رسیده  
 ما چنان دانستیم که در نگاه آن شهریار پیری پسندید  
 تر از گوشمال آن گروه نخواهد بود از نیروی آنگونه خواهش  
 را نمودیم و گرنه بی آنکه از آمد و شد پیک و پیام گردانیم  
 رنجش دل پاکیزه گل آن پادشاه شده باشیم میتوانستیم  
 که چاره بستن راه گریز آن گروه را بگونه دیگر کارسازی  
 کنیم و اکنون که دانسته شد که جنبشهای دشمنانه آن  
 خسرو نامدار از بدولی و بدآموزی مکر بستگان آن

واستان ترکتاران هند

درگاه و ایتا و گان آن بارگاه یوده گوشمال آن گروه را  
 بناگیر پیشهاد اندیشه خود ساخته ایم و پاک و روشن میگویم  
 که آنان را فرمان دهند که بر سامان آماوگی و پایداری خود  
 چند آنکه توانند بفرمایند و اینرا هم زبان میدهم که چون بسزای  
 خود رسیدند و زبان بگناه خود برگشادند چشم پوشی از لغزشها  
 گزاشته ایشان هم وابسته بسفارش آن پادشاه خواهد بود  
 آنگاه نادر ناصرخان و زکریا خان را بدستور پیش  
 بفرمانفرمائی کابل و پنجاب برگماشته لشکریکه برای نگهبانی راه  
 و پل نیلاب بس باشد با سرداران کارآزوده جا بجا  
 گزاشته آهنگ شاهجهان آباد نمود

ازینسوی محمدشاه با همه بزرگان بارگاه و آماهی سپاه که  
 فراهم داشت آهنگ جنگ با نادرشاه از و بی برآمده  
 چهارروزه راه را در دو ماه نوردیده کرنال را که جای استوار



و جوی علی مردان خان از سه سویش را فرو گرفته بود اردو گاه  
ساخت و گرداگرد آن از زنجیره توپهای بهم بسته دیوار  
برافراخت

صمصام الدوله نامه با براجگان لشکرش را چوت نوشته  
از ایشان یاری خواسته بود و چون آنها با مرز و فرود  
گزرانیدند امیدیکه او را بجا ماند بر سعادتمخان بود و بس که  
باشکرا او به اردو درآید

با اینمه کوشش بنهر سپه کشتی سپه بدان دلی باندازه بود  
که از رسیدن نادرشاه آندم آگهی یافتند که پیشازان  
شکرا او همه جا تا دو فرسنگی اردوی شاهی را میزدند  
و میگشتند و خود نادر تا نزدیک اردو برای واریسی آمد  
و پس از وادید درستی بشکرگاه خود برگشته بود  
بیدار مغزی نادر در کار خودش چنان بود که آمدن سعادتمخان

## داستانِ ترکنازانِ ہند

را باسی ہزار لشکرِ اوو بیاری محمد شاہ میدانست و تا از  
 دیدبانِ خود شنید (۱۳ ماہ ۱۱) کہ او در پانی پت فرود آمد یکدستہ  
 سپاہ بر سر او فرستاد چنانکہ سعادتخان روز دیگر کہ بارو  
 محمد شاہ درآمد ہنسوز از کردِ راہ شستہ نگشتہ بود (و چون  
 بنہ خود را در اردوی خود گزارشتہ تنہا آمدہ بود پس از  
 آنکہ یکسر محمد شاہ را دیدن نمود بچادر صمصام الدولہ درآمدہ  
 بود) کہ پیکی رسید و او را از دستبرد لشکرِ نادر بگشتار  
 سپاہ و تاراجِ بزگاہ او بیاکھانید

سعادتخان کہ آن سرگزشت شنید ہوش از سرش بیرون  
 پرید و خواست تادروم بیاری لشکرِ خود شتاب  
 صمصام الدولہ گفت چندان بمان کہ از پیش شہنشاہ و سوار  
 رسد و کس فرستادہ چگونگی را پیغام کرد مگر اینکہ سعادتخان  
 را کی آن تاب ماندہ بود کہ آرام بگیرد پیل خود را سوار شد

و روبراه نهاد

پادشاه باندز نظام الملک دستوری نداد چه او گفت جنگ  
میشن از دوسه پاسس بروز نمائده برهان الملک نیز نموز  
از کوفگی راه بیرون نیامده بهتر اینست که جنگ را بفرود  
بگذاریم تا شبشب به آراستگی کار کوشیده بامداد

همه با هم پامی به پیهنه کارزار نهیم  
صمصام الدوله که آن پاسخ شنید باز کس بیادشاه  
فرستاد که برهان الملک اکنون میش از نیم فرسنگ راه  
پیموده برگردانیدن او دشوار است و چون تنها گذاشتن  
او هم درست نیست من میروم دیگران خود دانند  
در هماندم که آوازه سوار شدن صمصام الدوله  
در اردو پیچید سرگردگان نامور با گروه شکر و بالوچ  
و پونجان و هرگونه سامان جنگ و پیلان تاور از سوار

واستان ترکمانان هند

از پی یکدیگر بدبال او روان شدند و چیزی نگزشت که همه  
به برهان الملک پیوستند

نادر که از باد او بهمان روز دسته‌های لشکر خود را بهر سو  
بخش نموده خودش هم سوار بود یکایک چشمش بر آن

سیاهی لشکر افتاد و در دم بآئینی که داشت لشکر آراست  
و در بهمان پسین تنگ از آتش افروزی سامان

جنگ و کرنب و کرنب توپ و تفنگ شور رستخیزان  
و تنگ برپا شد چنانکه هنوز آفتاب فرو نهشته بود که

فرمود زمین رزمگاه از تنگی جای کشتگان لشکر رزمخواه برخواست  
و نزدیک سی هزار از شکریان هند با یکدیگر تن از سپه

کشان گردنفرار محمد شاه در آن هنگامه بر خاک افتادند  
سعادتمندان با برادرزاده و کانش و پیل که

بر آن سوار بودند زنده دستگیر شدند

صمصام رخصم خورده از پهنه پیکار بیرون شد و پس از  
دو سه روز از همان رخصم ببرد  
پسر و برادر و بیشتر خویشان و سرکردگانش کشته شدند  
و هر چه از اردوی محمدشاه در آنروز بیرون برده شد  
تا مکی بچنگ نادریان درآمد و از لشکر نادر سه تن کشته  
و بیست تن زخمی شدند

محمدشاه که از شنیدن جنش صمصام الدوله با نظام ملوک  
و اعتماد الدوله و دیگر بزرگان آستان خود از اردو  
بیرون آمده به نیم فرسنگی پهنه پیکار ایستاده بود با گریه  
سپاه بجایگاه خود برگشت و چون نادر استواری اردوگاه  
محمدشاه را بدیده دورین نگریده بود لشکر خود را از دنیا  
نمودن سپاه شکسته و یورش برودن بر اردوی شاه  
نازداشت و شش هزار سوار را برکاشت تا گرد آورد

## واستان ترکمان هند

اردوی پادشاهی در جایهائی که دور از تیرس باشد بگردند و  
 راه درون آمدن و بیرون رفتن را بر سپاه هند ببندند  
 از برخی واستان شناسان هند شنیدم که در میان

دو سه روز که راهها بند شد کار تنگی بهمیزم در اردو  
 بجائی کشید که پاره چرخهای توپ و گاریهای بارکش را شکسته  
 سوزانیدند و شاید همین اندیشه نابودی خوراک و مردان  
 شکران از گرسنگی محمدشاه را برآنداشت که نامه نادشاه  
 را که از لاهور فرستاده بود نزدش فرستاد

نادشاه در پاسخ او نوشت که ما از آنچه زبان داده ایم  
 روگردان نیستیم مگر آن کار (بخشیدن نادر گناه بزرگان  
 دربار محمدشاه را) هنگامی انجام می‌پذیرد که آن شیر  
 خود بیدین ما آیند

محمدشاه افسر سروری از سر گرفته بآبنگ اردوی نادر بانظام

و بزرگان دیگر پای پیش نهاد (کیشنه بیستم)  
نادر فرزند دوم خود نصرالد میرزا را تا دم لشکرگاه خود پیشان  
او فرستاد و او با همان کوششی که پیش پدر خود بجام آورد  
او را پذیرفته بسرپرده پدر خودش برو  
نادر از جای خود برخاسته چند گام پیش آمد و او را بغلیگر  
نموده پهلوی خودش نشاند و از گرامی داشتن فرودگاه  
او خروه فرو گذاشت نمود و بعد از آن روز پس از خوردن  
چاشت با پاپان گرانندی باروومی خودش باز فرستاد  
تا چه کنگلو در میان آمده باشد که روز دیگر در حاشا  
با کوچ و بنه باروومی نادرشاه رفت  
برخی چنین دانسته اند که چون نادر سواران خود را اند  
گرداروومی او بر نه داشت او میمزه شده باند ز نظام الملک  
چنان کرد

## داستان ترکنازان هند

پاره غناشته اند که نظام الملک بگفته ناور او را برآن کار داشت

گروهی میگویند که از ره آموزی سعادتمخان برهان الملک ناور چنان خواست چه او امید داشت که پس از مصام<sup>الدوله</sup> پای بلند سپه سالاری بزرگ برآید و چون شنید که نظام الملک تا مصمام الدوله مرد برآن کار سر بلند شد برای همیشان بایه گرفت مگر درین سخن نیت کوشش از رسیدن او سراپرده برای پرده نشینان سرای محمد شاه بفرمان ناور برکنار شکرگاه او برپا شده بود و ناور عبد الباقیمان را که از بزرگان نامور او بود بهمانداری یا خود به نگهبانی او برگماشت که همه جا همراه او باشد

پس از آنجا همه باهم (پنجشنبه ۱۲ ماه ۱۲۰۰) روی به ساجمان آباد گزاشتند و روز چهارشنبه هفتم در باغ شعله مان



رخت افکنده روز دیگر محمد شاه برای ساز و سر انجام همانند  
از پیش بشهر آمد و روز آوینده نهم ناور سوار شده به  
کنوئه که سوارانش از در باغ سعد ماه تا در سرای محمد شاه  
از دو بازوی شاهراه میان بسته بودند با دور باش  
شهنشاهی بشهر درآمده در در شاه جهان آباد فرود آمد و محمد شاه  
را در میان در جای داد

در همان روز هنگامیکه از سر دسترخوان برخاستند ناور با  
محمد شاه در تنهایی تا ویر گفتگو نمود مگر اینکه چگونگی آن بر  
کسی آشکار نشد خبر آنکه پس از آن دیده شد که ناور  
کسان خود را بنامه بند نمودن گنجینهها و کار خانجات  
پادشاهی برگذاشت و ازین یکی که محمد شاه را خوشدل  
یافتند دانستند که نوید و هیمن بخشی با و داده شده است  
فرود می آن روز که شنبه دهم و جشن نوروز